

خواجه نصیرالدین طوسی و اسماعیلیان

حمید ملک‌مکان

اشاره

دربارهٔ خواجه نصیرالدین طوسی، فیلسوف، متکلم و دانشمند قرن هفتم، بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند، اما هنوز نقاط ابهامی در زندگی او وجود دارد؛ از جملهٔ این ابهام‌ها مذهب وی است: با توجه به این‌که وی حدود سی سال با اسماعیلیان زیسته، و نیز تحقیقات و کتاب‌هایی بر طبق مشرب باطنیان نگاشته است، آیا در این مدت بر مذهب خود (شیعهٔ امامی) باقی بوده یا به کیش اسماعیلی نزاری گرویده است؟

اگرچه کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری دربارهٔ خواجه نوشته شده است، ولی همچنان لازم است در این زمینه تحقیقات مفصل‌تری انجام گیرد. در این مقاله سعی شده تا جایی که ممکن است دیدگاه‌ها و نظریات مختلف دربارهٔ جنبه‌های مختلف زندگانی خواجه، از قبیل علت ورود به قلاع اسماعیلیه، آیین و مذهب وی در مدت اقامت در نزد باطنیان، کتاب‌ها و رساله‌های وی بر طبق مشرب تعلیمیان، و از همه مهم‌تر، تأثیرپذیری وی از اسماعیلیه و میزان انعکاس این تأثیر در نوشته‌های بعدی او، عرضه شود تا امکان جمع‌بندی نسبتاً کاملی فراهم آید.

زندگانی خواجه

خواجه نصیرالدین ابوجعفر محمد بن محمد بن حسن طوسی، فقیه، محقق، منجم، ریاضیدان، متکلم و حکیم مشهور، در سال ۵۹۷ق در خانواده‌ای اهل علم در طوس به دنیا آمد. اصل وی از جهرود ساوه است. خواجه پس از تحصیلات ابتدایی، در نیشابور در فقه، اصول و حکمت نزد پدر خود محمد بن حسن طوسی، و در کلام و فلسفه به‌ویژه اشارات ابن سینا در محضر فریدالدین داماد، و ریاضیات در حضور کمال‌الدین محمد حاسب، به تحصیل پرداخت. وی سپس به بغداد رفت و در آنجا طب و فلسفه را نزد قطب‌الدین، ریاضیات را نزد کمال‌الدین یونس، و فقه و اصول را نزد معین‌الدین سالم بن بدران مصری خواند و پس از مدت زمانی کوتاه، یکی از عالمان مشهور و برجسته قرن هفتم شد و سرانجام در ۱۸ ذی‌حجه ۶۷۲ در بغداد درگذشت و در کنار قبر امام موسی بن جعفر کاظم (ع) به خاک سپرده شد.^۱

مذهب خواجه قبل از پیوستن به اسماعیلیان

بیشتر تاریخ‌نویسان و دانشمندان قائل‌اند خواجه طوسی در ابتدا شیعی امامی بوده است.^۲ در عین حال، عده‌ای از شرق‌شناسان احتمال داده‌اند که خواجه در یک خانواده شیعی اسماعیلی تولد و رشد یافته باشد.

ولادیمیر ایوانف (۱۸۸۶-۱۹۷۰)^۳ در مقاله «یک اثر اسماعیلی به قلم خواجه

۱. محمدتقی مدرس رضوی، احوال و آثار خواجه (چاپ دوم، انتشارات اساطیر، سال ۱۳۷۰)، ص ۳۰۳؛ مصطفی حسینی نفرسی، نقد الرجال (چاپ اول، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۸ق)، ج ۴، ص ۳۱۳؛ عبدالله مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال (چاپ قدیم، کتاب‌فروشی مرتضویه، نجف اشرف، ۱۳۵۲)، ج ۳، ص ۱۷۹؛ محمد مدرسی زنجانی، سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه (امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳)، ص ۲۳؛ میان محمد شریف، تاریخ فلسفه در اسلام، ترجمه گروهی از مترجمان (مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۲)، ج ۱، ص ۸۰۵؛ ابوالقاسم خوبی، معجم رجال‌الحدیث (انتشارات مدینه‌العلم خوئی)، ج ۱۷، ص ۱۹۴۰؛ شیخ عبدالله نعمه، فلاسفة شیعه، ترجمه جعفر غضبان (سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۷)، ص ۲۸۲؛ قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین (انتشارات اسلامیه، تهران)، ص ۲۰۳؛ علی دوانی، مفاهیر اسلام (چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ج ۴، ص ۹۴؛ جعفر سبحانی، موسوعة طبقات الفقهاء (چاپ اول، مؤسسه امام صادق (ع)، قم، ۱۴۱۹ق)، ج ۷، ص ۲۴۳. همان، ۲.

۳. محقق روسی‌الاصل و اسماعیلی‌شناس معروف که عمرش را وقف مطالعه و بررسی تاریخ اسماعیلیان کرد. وی علاوه بر تألیف آثاری در این باره، متون متعددی از آثار اسماعیلی را نیز تصحیح و منتشر کرد. البته باید توجه داشت که وی با ایوانف، نویسنده کتاب تاریخ نوین ایران، که گرایش‌های مارکسیستی داشت، اشتباه نشود. وی بیشتر سال‌های عمر خود را در هند در بین اسماعیلیان گذراند و دهه آخر زندگی خود را در ایران سپری کرد و در سال ۱۳۴۹ در تهران درگذشت (به نقل از اسماعیلیان در تاریخ، ترجمه یعقوب آژند، مقدمه مترجم، ص ۱۴).

نصیرالدین طوسی» و در مقدمه‌ای بر روضة التسلیم، حدس می‌زند که خواجه در یک خانواده اسماعیلی به دنیا آمده است.^۱

البته ایوانف معتقد است که چون مدارس اثناعشری در تعلیم و تربیت کارآمدتر بوده‌اند، خواجه به آن‌جا رفته و در ابتدا خود را از روی تقیه دوازده‌امامی وانمود کرده و پس از مدتی واقعاً امامی مذهب شده، ولی از ترس اسماعیلیان آن را مخفی کرده است. بنابراین، خواجه در باطن شیعی امامی بوده، ولی در ظاهر چون یک اسماعیلی رفتار می‌کرده است.^۲

مصطفی غالب نیز می‌گوید که خواجه در سال ۵۹۷ در طوس تولد یافت، و چون مدارس اسماعیلی در آن زمان زیاد بودند، در این مدارس به کسب علوم دینی و فلسفی پرداخت و سپس به الموت رفت.^۳

سال و علت ورود خواجه به قلاع اسماعیلیه

دقیقاً معلوم نیست که خواجه نصیر در چه سالی به قلاع اسماعیلیان رفته یا برده شده است. محمدتقی دانش‌پژوه از زایچه‌ای که در نهم رجب ۶۳۲ برای کیخسرو و پسر علاءالدین و برادر رکن‌الدین خورشاه اسماعیلی کشیده شده و تاریخ رساله معینه که در ۶۳۲ یا ۶۳۳ق در قهستان انجام گرفته است، چنین نتیجه می‌گیرد که خواجه طوسی میان سال‌های ۶۱۹ و ۶۳۳ق گرفتار اسماعیلیان بوده و تا روز جمعه ۲۸ شوال ۶۵۴ در قلاع آنان می‌زیسته است.^۴

اما فرهاد دفتری می‌نویسد خواجه طوسی حوالی سال ۶۲۴ق بر ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور، محتشم قهستان، وارد شد و به سبب دوستی و الفت خاصی که با وی پیدا کرد، در سال ۶۳۳ق تألیف مهم خود را درباره اخلاق، به نام اخلاق ناصری، که مقدمه‌ای اسماعیلی داشته است، به وی اهدا کرد.^۵

۱. به نقل از فرهاد دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای (چاپ اول، انتشارات فرزانه روز، ۱۳۷۵)، ص ۷۹۹.

۲. مارشال گ. س. هاجسن، رقة اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای (کتاب‌فروشی تهران، تیریز، ۱۳۴۳)، ص ۴۳۷.

۳. اعلام الاسماعیلیه (منشورات دارالبیضة)، ص ۵۸۷؛ مصطفی غالب محقق اسماعیلی است که در این باره کتب متعددی تألیف یا تصحیح و تحقیق کرده است؛ از جمله القرامطة بین المدّ والجزر (انتشارات دارالاندلس)، تحقیق کتب الرسالة الجامعة، المجالس المؤیدیه، عیون الاخبار و...

۴. رک: مقدمه وی بر اخلاق محتشمی (چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۱)، ص پنج.

۵. پیشین، ص ۴۶۶.

اما قاضی نورالله شوشتری نحوه ارتباط خواجه طوسی با قلاع اسماعیلیه را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند:

در ابتدا خواجه بزای خلیفه بغداد نامه‌ای نوشت، ولی از سوی او جوابی نیامد. در آن زمان، هم اذیت و آزار سنیان متعصب بود و هم بیم فتنه قوم تاتار و چنگیز وجود داشت و از سوی دیگر، حاکم قهستان، ناصرالدین محتشم، که از افاضل زمان و نزدیکان علاءالدین محمد، پادشاه اسماعیلیان الموت و قهستان بود، خواجه را با لطایف الحیل، نزد خویش برد، به او احترام فراوان گذاشت و از او استفاده شایان برد. اگرچه خواجه در اصل مذهب با آنان شریک بود و برایش اسباب فراغت و مطالعه فراهم کردند ولی خواجه تا زمان فتح قلاع اسماعیلیه به دست هلاکوخان در نزد آنان در رنج و عذاب بود.^۱

البته نظریه وی جای تأمل دارد؛ چرا که اگر حاکم قهستان از افاضل زمان و انسانی علم‌دوست بود و به خواجه احترام فراوان می‌گذاشت و حتی اسباب فراغت و مطالعه‌اش را فراهم کرد، پس علت ناراحتی خواجه چه بود؟

از تاریخ سرجان ملکم نقل شده است که فداییان اسماعیلی خواجه را برای نجات پادشاه اسماعیلی از مریضی و به عبارت دیگر، نجات دولت نزاری از هرج و مرج و جنگ و خونریزی به اجبار به قلاع اسماعیلیه بردند. عبارت وی چنین است:

علاءالدین محمد پس از پدرش جلال‌الدین در سن ده سالگی وارث مسند پدر گشت و چون بر سریر فرمانروایی متمکن گشت جمعی از رؤسای ملت را که از امنای حضرت بودند، به بهانه مسموم ساختن پدر، معدوم ساخت و این عملش موجب شد که پیروان از او روگردان شوند. به این سبب، مالیخولیای صعب بر وی طاری گشت. لذا وزرا چنان مصلحت دیدند که به جهت استخلاص وی از آن حالت، خواجه نصیرالدین طوسی را که از معاریف حکمای عصر بود و در حکمت و ریاضی و سیاست سرآمد ابنای روزگار بود به صحبت وی طلب دارند و خواجه در آن اوان در بخارا می‌زیست. آنچه کردند به این امر راضی نشد؛ لاجرم حکمی از علاءالدین به حاکم قهستان صادر شد که این کار را به انجام رساند. روزی خواجه در

۱. قاضی نورالله شوشتری، پیشین، ص ۲۰۳ و ۲۰۴؛ حسن امین، دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة (چاپ پنجم)، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۱۷؛ ایشان قتل و غارت مغول را از عوامل پناهنده شدن خواجه می‌داند.

اما قاضی نورالله شوشتری نحوه ارتباط خواجه طوسی با قلاع اسماعیلیه را به گونه ای دیگر بیان می کند:

در ابتدا خواجه برای خلیفه بغداد نامه ای نوشت، ولی از سوی او جوابی نیامد. در آن زمان، هم اذیت و آزار سنیان متعصب بود و هم بیم فتنه قوم تاتار و چنگیز وجود داشت و از سوی دیگر، حاکم قهستان، ناصرالدین محتشم، که از افاضل زمان و نزدیکان علاءالدین محمد، پادشاه اسماعیلیان الموت و قهستان بود، خواجه را با لطایف الحیل، نزد خویش برد، به او احترام فراوان گذاشت و از او استفاده شایان برد. اگرچه خواجه در اصل مذهب با آنان شریک بود و برایش اسباب فراغت و مطالعه فراهم کردند ولی خواجه تا زمان فتح قلاع اسماعیلیه به دست هلاکو خان در نزد آنان در رنج و عذاب بود.^۱

البته نظریه وی جای تأمل دارد؛ چرا که اگر حاکم قهستان از افاضل زمان و انسانی علم دوست بود و به خواجه احترام فراوان می گذاشت و حتی اسباب فراغت و مطالعه اش را فراهم کرد، پس علت ناراحتی خواجه چه بود؟ از تاریخ سرجان ملکم نقل شده است که فداییان اسماعیلی خواجه را برای نجات پادشاه اسماعیلی از مریضی و به عبارت دیگر، نجات دولت نزاری از هرج و مرج و جنگ و خونریزی به اجبار به قلاع اسماعیلیه بردند. عبارت وی چنین است:

علاءالدین محمد پس از پدرش جلال الدین در سن ده سالگی وارث مسند پدر گشت و چون بر سریر فرمانروایی متمکن گشت جمعی از رؤسای ملت را که از امنای حضرت بودند، به بهانه مسموم ساختن پدر، معدوم ساخت و این عملش موجب شد که پیروان از او روگردان شوند. به این سبب، مالیخولیای صعب بر وی طاری گشت. لذا وزرا چنان مصلحت دیدند که به جهت استخلاص وی از آن حالت، خواجه نصیرالدین طوسی را که از معاریف حکمای عصر بود و در حکمت و ریاضی و سیاست سرآمد ابنای روزگار بود به صحبت وی طلب دارند و خواجه در آن اوان در بخارا می زیست. آنچه کردند به این امر راضی نشد؛ لاجرم حکمی از علاءالدین به حاکم قهستان صادر شد که این کار را به انجام رساند. روزی خواجه در

۱. قاضی نورالله شوشتری، پیشین، ص ۲۰۳ و ۲۰۴؛ حسن امین، دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة (چاپ پنجم)، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۱۷؛ ایشان قتل و غارت مغول را از عوامل پناهنده شدن خواجه می داند.

باغ‌های قریب شهر تفرج می‌نمود؛ چند نفر با اسب دور او را گرفته، اشارت کردند که بر اسب سوار شود و پیش از آن‌که کسی مطلع شود از نیمه راه به طرف قهستان گذشته بود.^۱

سید حسن صدر در تأسیس الشیعه گفته است که خواجه در قلعه دیلم به دستور خورشاه قرمطی حبس شده بود. وقتی قوم تاتار به آن‌جا حمله کردند خواجه را آزاد کردند و او را به سبب علم نجومش مورد تکریم و احترام قرار داده، وزیرش کردند. با توجه به این‌که خورشاه آخرین حاکم اسماعیلی بوده، بنابراین نظریه، محتملاً ارتباط خواجه با اسماعیلیان قبل از وی با میل و رغبت همراه بوده است.

در مقابل دیدگاه مذکور، چنان‌که پیش‌تر گفته شد، عده‌ای برآنند که خواجه با میل و اراده خویش بر اسماعیلیان وارد شد. یکی از معتقدان به این نظریه مجتبی مینوی است. وی به شدت منکر این است که خواجه را به اجبار به نزد اسماعیلیان برده باشند.^۲ وی دلیل پیوستن خواجه به اسماعیلیان را علم دوستی آنان دانسته است؛ زیرا اهل فضل و علم در نظر آنان محترم و معزز بودند و اینان برای وی امکانات لازم را فراهم آوردند و فقط تقاضا می‌کردند که به تدریج و باحوصله برای ایشان کتاب بنویسد. ولی بعدها، از قرار معلوم میل و هوس دیگری به سرش زده و خواسته است آنان را ترک کند که نگذاشتند.^۳

مدرس رضوی هم در احوال و آثار خواجه در همین زمینه، با اندکی تغییر و در واقع با تصحیح دیدگاه مجالس المؤمنین، قائل است که خواجه طوسی به میل و اراده خویش نزد اسماعیلیان رفته است، ولی از عبارات خواجه در آخر شرح اشارات نتیجه می‌گیرد که خواجه در نزد اسماعیلیان در رنج و زحمت بوده و از خود اختیاری نداشته است و لذا از خداوند می‌خواهد که هرچه زودتر از آن حال نجات پیدا کند و از حبس اسماعیلیه آزاد شود.^۴

۱. به نقل از مدرسی زنجانی، پیشین، ص ۴۷؛ هانی نعمان فرحات، پیشین، ص ۱۹؛ شیخ عبدالله نعمه، پیشین، ص ۲۸۲ به بعد؛ حسن امین، پیشین، ص ۱۸.

۲. مجتبی مینوی، مقدمه اخلاق ناصری (چاپ پنجم، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۳)، ص ۳۰.

۳. همان، ص ۱۵-۱۶.

۴. مدرس رضوی، پیشین، ص ۱۲-۱۳؛ از عبدالامیر اعسم در کتاب نصیرالدین الطوسی وآراءه الفلسفیه والکلامیه (ص ۲۱) نیز نقل شده است که خواجه به سبب حمله مغول و فرار از قتل و غارت آنان و با اختیار خود و علم به حیات خویش نزد اسماعیلیه رفته است؛ و نیز حسن امین، پیشین، ج ۳، ص ۱۸.

ترجمه عبارت خواجه در آخر شرح اشارات چنین است:

بیشتر مطالب آن را در چنان وضع سختی نوشته‌ام که مشکل تر از آن ممکن نیست و بیشتر آنها را در دورانی همراه با کدورت و تشویش خاطر به رشته تحریر درآورده‌ام که هر جزئی از آن زمان حاوی غصه و عذاب دردناکی بود و پشیمانی و حسرت بزرگی همراه داشت. در جاهایی بودم که آتش جهنم در هر لحظه، در آنها زیانه می‌کشید و آتش گداخته به سرم می‌ریخت، و زمانی بر من نگذشت که چشم‌هایم پر از اشک و خیالم ناراحت و مشوش نباشد و زمانی پیش نمی‌آمد که دردم در آن مضاعف نشود و غم و غصه‌ام فزونی نیابد. نمی‌دانم چرا در دوره زندگانی‌ام به زمانی برنخوردم که پر از حادثه‌هایی نباشد که مستلزم پشیمانی دائم است و زندگانی من در بین سپاه غم و عساکر می‌گذشت. خداوند، مرا از تزامم امواج بلا و توفان‌های مشقت و سختی نجات بده، به حق رسول برگزیده‌ات و وصی پسندیده‌ او؛ درود خداوند بر رسول تو و بر وصی او و خانواده آنان باد و مرا به حرمت آن‌که خدایی نیست جز تو از آنچه در آن افتاده‌ام فرجی عنایت فرما، و تو ارحم الراحمینی.

هانی نعمان فرحات، انزجار و ناراحتی خواجه را در آخر شرح اشارات، یک حالت طبیعی و معمولی قلمداد می‌کند و می‌گوید اگر هم خواجه ناراحت بوده به سبب حمله مغول و آن قتل و غارت‌هاست. مخصوصاً آن موقعی که خواجه دید که اسماعیلیه در مقابل مغول شکست خوردند، برای نجات خود به حيله جدیدی متمسک شد.^۱

محمدتقی دانش‌پژوه منشأ ارتباط خواجه و اسماعیلیان را سرگذشت علمی و دانش‌اندوزی خود خواجه می‌داند که وی به دنبال حق بود - چنان‌که در سیر و سلوک آمده است - و لذا نخست از شهاب‌الدین باطنی پرسش می‌کند و جوابی می‌شنود و در فرصتی دیگر هنگام سفر از عراق به خراسان در گردکوه دو سه روزی نزد او ماند و از زبان او سخن دعوت شنید و نوشت و پس از خواندن فصول مقدس به مجلس ناصرالدین محتشم وارد شد.^۲

فرهاد دفتری نیز در این باره چنین می‌نگارد:

هیچ شاهد و مدرکی در دست نیست که نشان دهد این دانشمندان را علی‌رغم میل واراده خودشان در جامعه اسماعیلی نگه داشته یا مجبور به قبول کیش اسماعیلی در

۲. رک: مقدمه اخلاق محتشمی، ص بازده.

طی اقامتشان در میان نزاریان کرده بودند. اگرچه هنگام حمله مغول خواجه نصیرالدین طوسی و چند تن دیگر که موقعیتی چون شیخ طوسی داشتند برخلاف این ادعا کردند، برعکس این ادعاها، گمان می‌رود که این میهمانان دانشمند به میل و رضای خود میهمان‌نوازی نزاریان را پذیرفته بودند و در دوره ستر آزاد بودند که معتقدات دینی پیشین خود را حفظ کنند.^۱

به نظر می‌رسد علل مختلفی که در این بحث مطرح شده است همه درست و قابل جمع‌اند. از یک طرف، حمله مغول و قتل و غارت و خونریزی وجود داشته و اذیت و آزار سنیان متعصب هم به آن اضافه شده است،^۲ و از سوی دیگر، علم‌دوستی طایفه اسماعیلیه و به‌ویژه ناصرالدین محتشم، حاکم قهستان، معروف بوده است،^۳ و لذا از خواجه دعوت کردند تا نزد آنان برود؛ خواجه در آن زمان کم‌تر از سی سال داشته و در پی علم‌اندوزی بوده است و چنان‌که از سیر و سلوک^۴ به‌دست می‌آید، به‌دنبال حق بوده و برای رسیدن به حق به نزد باطنیان رفته و به این نتیجه رسیده است که هرچند در مسائلی حق با تعلیمیان است، ولی در این مدت - حدود سی سال - همیشه اوضاع و احوال موافق طبع وی نبوده است و لذا با ناهمواری‌ها و مشکلات و احیاناً نواقصی هم روبه‌رو بوده است که از آنها اظهار ناراحتی و انزجار می‌کند.

مذهب خواجه طوسی در طی اقامت در قلاع اسماعیلیه

یکی از مباحثی که درباره خواجه مطرح است، مذهب وی در مدت اقامت در نزد اسماعیلیان است که باعث دیدگاه‌های مختلفی در نوشته‌های محققان و دانشمندان شده است. در این بخش، که مهم‌ترین قسمت مقاله است، باید تحقیق و بررسی بیشتری کرد که آیا خواجه طوسی در مدت حدود سی سال سکونت در نزد اسماعیلیان به آیین آنان گرویده یا شیعی امامی باقی مانده است. مسلم است که خواجه عالمی محقق و متفکری برجسته و حتی در مسائل سیاسی - اجتماعی، شخصیتی باکیاست و سرآمد روزگار خود بود؛ لذا در جهان اسلام، به‌طور عام، و در تاریخ تشیع، به‌طور خاص، سهم عمده‌ای دارد.

۱. پیشین، ص ۴۶۵-۴۶۶.

۲. چنان‌که در مجالس‌المؤمنین، احوال و آثار خواجه، مقدمه اخلاق محتشمی، مفاخر اسلام و خواجه نصیرالدین الطوسی و آراؤه الفلسفیه والکلامیه مطرح شده است. ۳. رک. مقدمه اخلاق ناصری.

۴. خواجه نصیرالدین طوسی، تحقیق ابوانف، سیر و سلوک، ص ۵-۶.

فعالیت‌های علمی متعدد، کتاب‌ها و رساله‌هایی که وی در زمینه‌های مختلف نوشته، و نیز مدت طولانی‌ای که با اسماعیلیان زندگی کرده و با آنان حشر و نشر داشته است، عامل مهمی در اختلاف آرا و اقوال دانشمندان و نویسندگان درباره‌ی وی شده است. اینک به گوشه‌هایی از فعالیت علمی وی می‌پردازیم.

اولاً، اگرچه خواجه نصیر در حدود سال ۱۹۶۱ ق اجازة روایت در علوم فقهی و شرعی را از ابومعین‌الدین سالم بن بدران مصری گرفته است^۱ ولی در زمینه فقه و حدیث، جز شرح اصول کافی تألیف دیگری ندارد، و بیشتر فعالیت‌های وی در زمینه علوم معقول، اعم از مسائل فلسفی و حکمت و کلام، و مسائل ریاضی و نجوم و هیئت بوده است. ثانیاً فعالیت‌های علمی وی در مدت اقامت در نزد اسماعیلیان، در جهت ترویج مذهب شیعی اسماعیلی - بنابراین فرض که این کتاب‌ها و رساله‌ها را نوشته خود خواجه بدانیم - و یا در موضوعات عمومی، بدون ارتباط با مذهبی خاص، بوده است، چون شرح اشارات در فلسفه، تحریر اقلیدس در ریاضیات، اخلاق ناصری و اخلاق محتشمی در زمینه مسائل اخلاقی؛ بنابراین، خواجه در این مدت در زمینه مذهب امامیه تألیفی ندارد. ثالثاً پس از فروپاشی دولت نزاری اسماعیلی، خواجه نیز - دست‌کم در زمینه فعالیت علمی - دچار تغییر و تحول فکری و علمی شد و در این زمان، کلیه آثار کلامی و عقلی - مذهبی خواجه رنگ شیعی امامی به خود گرفت، و برخی از آنها چون تجرید الاعتقاد، قواعد العقائد، اعتقادات و رساله امامت صرفاً درباره اثبات عقیده شیعه اثناعشری نوشته شده است.

خواجه طوسی، علاوه بر تألیف کتب متعدد، شاگردان مشهور و نام‌آوری را چون ابومنصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی معروف به علامه حلّی، ابوالمظفر عبدالکریم بن جمال‌الدین احمد بن طاووس، ابوالثناء محمود بن مسعود بن مصلح‌الدین کازرونی مشهور به قطب‌الدین شیرازی، و ابوالفضائل حسن بن محمد بن شرفشاه علوی استرآبادی معروف به سید رکن‌الدین تربیت کرد.

۱. مدرس رضوی، پیشین، ص ۴۰۳؛ دانش‌پژوه، در مقدمه اخلاق محتشمی، ص ۵؛ مدرسی رنجانی، پیشین، ص ۵. تمام منابع مذکور از بحارالانوار (چاپ سوم، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳)، ج ۱۰۷، ص ۳۲۳۱ نقل کرده‌اند. در قسمتی از اجازه‌نامه چنین آمده است: «وَأَذْنَتْ لَهُ فِي رِوَايَةِ جَمِيعِهِ عَنِّي عَنِ السَّيِّدِ الْأَجَلِّ عَزَّالِدِينَ أَبِي الْمَكَارِمِ حَمَزَةَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ زُهْرَةَ وَحَمِيمَ تَصَانِيفِهِ وَجَمِيعَ تَصَانِيفِي وَمَسْمُوعَاتِي وَقِرَاءَاتِي وَاجَازَاتِي عَن مَشَايِخِي مَا أَذْكَرُ أَسَانِيدَهُ وَمَا لَمْ أَذْكَرْ إِذَا ثَبَتَ ذَلِكَ عِنْدَهُ وَمَا لَعَلِّي إِنْ أَصْنَفْتُهُ؛ [به خواجه طوسی] تمام مسائلی که من از سید ابوالمکارم نقل کردم و همه نوشته‌های او و خود را شنیده‌هایم و خوانده‌هایم و اجازات خود از اساتیدم آنچه را سندهایش ذکر کردم و آنچه را ذکر نکردم اگر در نزد وی ثابت شد و آنچه ممکن است در آینده به رشته تحریر درآورم، اجازه روایت دادم».

در این جا به نقل اقوال دربارهٔ مذهب وی در مدت اقامت در نزد اسماعیلیان می‌پردازیم. فرهاد دفتری دربارهٔ مذهب خواجه می‌گوید:

علمای اثناعشری که خواجه را امامی می‌دانند مصرانه منکرند خواجه به کیش اسماعیلی درآمده بوده و صحت انتساب رسالات اسماعیلی بدو را که در میان اسماعیلیان محفوظ مانده است، انکار می‌کنند. عده‌ای دیگر، چون سرگذشت‌نامه‌نویسان ایرانی و معاصر وی، بر این باورند که طوسی به عنوان یک شیعهٔ امامی، تقیه به کار بسته و برای حفظ جان خود در دورهٔ اسارت خود در قلاع نزاری به تألیف آن کتب و رسالات پرداخته است.^۱

به گفتهٔ مدرس رضوی، ظاهراً علامهٔ حلی اولین شخصیتی است که خواجه نصیرالدین طوسی را شیعی امامی می‌داند.^۲ مدرسی زنجانی به نقل از مسامرة الاخبار و مسامرة الاخیار دربارهٔ مذهب محقق طوسی چنین نگاشته است: «او [خواجهٔ طوسی] امامی کامل و بقیهٔ سلف و سرآمدِ خلف علمای جهان بود».^۳

ادامه این عبارت تصریح دارد که منظور وی پس از سال ۶۵۴ق است، یعنی زمانی که در مراغه بوده است؛ و این مورد اتفاق علمای امامیه است. مصطفی حسینی تفرشی دربارهٔ خواجه طوسی می‌نویسد:

طوسی، نصیرالملة والدین، سرآمد محققان، سرور حکما و متکلمان است. در روزگار خویش ریاست امامیه را عهده‌دار بود.^۴

اگرچه نقدالرجال تعبیر «انتهد ریاسة الإمامية فی زمانه إليه» را دارد، ولی عبارت حاکی از آن است که این امر مربوط به اواخر عمر وی و زمانی است که خواجه از قلاع اسماعیلیه خارج شده بود. عبارت «تبخره فی العلوم العقلية والنقلية» ظاهراً از کلام علامهٔ حلی گرفته شده است.

قاضی نورالله شوشتری نیز خواجه را شیعی امامی می‌داند و چنان‌که پیش‌تر ذکر شد، بی آن‌که دلیلی ذکر کند می‌گوید که وی در مدت اقامت در نزد اسماعیلیان در رنج و

۱. پیشین، ص ۴۶۶.

۲. پیشین، ص ۸۹.

۳. پیشین، ص ۱۸۹. وی می‌گوید که محمود بن محمد، مشهور به کریم افسرایی، مسامرة الاخبار را در سال ۷۲۳ نوشته است.

۴. نقدالرجال (طبع اول، تحقیق و انتشارات مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۸ق)، ج ۴، ص ۳۱۳؛ و نیز رک: عبدالله مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال (چاپ سنگی، کتاب‌فروشی مرتضویه، نجف اشرف، ۱۳۵۲)، ج ۳، ص ۱۷۹. او خواجه را شیخ الثقات والأجلاء می‌داند، که البته بر امامی بودن وی در مدت اقامت در قلاع اسماعیلیه دلالتی ندارد.

عذاب بوده است.^۱

در عین حال، نویسندگان جدید با استناد به عبارات متقدمان معتقدند که خواجه مردی شیعی مذهب، پیرو و مروج آیین جعفری است و در این باره جای حرف و تردیدی وجود ندارد. مدرس رضوی می‌گوید:

در این‌که خواجه طوسی - علیه‌الرحمه - مسلمانی معتقد و مردی شیعه‌مذهب و پیرو آیین جعفری و از مروجین این طریقه بوده، جای حرف و محل تردید نیست، جز عده‌ای از علمای اهل تسنن، خصوصاً حنبلی‌های متعصب مانند ابن تیمیه، ابن القیم الجوزی، عبدالحی حنبلی، مؤلف شذرات الذهب و سُبکی که وی را کافر و ملحد و بی‌دین دانسته‌اند... اما علمای شیعه همگی او را به دیانت و ترویج مذهب و وثاقت در نقل حدیث توصیف کرده و با تجلیل بسیار از او نام برده و رئیس اسلام و مسلمینش خوانده‌اند و هیچ‌کس از اسماعیلی بودن او و یا تأیید او از آیین باطنی در تألیفاتش سخنی نرانده و همه او را امامی مذهب و از زعمای شیعه اثنی عشریه دانسته و به تعبیرات مختلف، مانند حجة الفرقة الناجية، من انتهت الیه ریاسة الإمامية، شیخ الثقات والأجلاء، مؤسس اساس دین، او را ستوده‌اند.^۲

وی در قسمتی دیگر، دیدگاه خواجه را نسبت به مذهب خویش، که در رساله امامت خود نوشته، ذکر و از آن چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

بنابراین، کسانی که خواجه را باطنی یا اسماعیلی دانسته یا ادعا کرده‌اند که او آیین این گروه را در کتب خویش تأیید کرده، گفته آنها خالی از دلیل و تهمتی صرف است که به آن بزرگ بسته‌اند و با توجه به تألیفاتش در مورد مذهب خویش اظهار نظر کردن و اسماعیلی خواندن و یا متمایل به این طایفه دانستن، اجتهاد در مقابل نص و بی‌ارزش است و کتبی هم که به روش باطنیه ساخته شده و در مقدمه آن نام نصیرالدین طوسی و محمد طوسی ذکر گردیده و بعضی هم از روی غفلت بدو نسبت داده‌اند به‌طور قطع و یقین از او نیست.^۳

به‌هر حال، از عبارات این دسته از دانشمندان، امامی بودن خواجه بر نمی‌آید و اگر هم دلالتی بر این مطلب هست، مربوط به بعد از سال ۶۵۴ق است. کسانی که می‌گویند خواجه در مدت حضور در نزد اسماعیلیان برای آنان کتاب نوشته است، علت این امر را

۱. پیشین، ص ۲۰۳.

۲. پیشین، ص ۹۱-۹۳.

۳. همان.

تقیه می‌دانند. در مقابل این دیدگاه، مجتبی مینوی معتقد است خواجه در قلاع اسماعیلیه محبوس نبوده و بدون تقیه برای آنان کتاب و رساله نوشته است. وی در روزهای آخر عمر خویش یادداشتی دربارهٔ خواجه نصیر نوشته که در مقدمهٔ اخلاق ناصری به چاپ رسیده است:

این را که خواجه نصیرالدین گفته باشد که مرا در دستگاه اسماعیلیه مانند محبوس و برخلاف میلش نگاه داشته باشند، بنده درست نمی‌دانم، و ناروا می‌دانم که چنین گفته‌ای را به او نسبت دهم. نویسندگان پیرو مذهب شیعهٔ اثناعشری برای این که او را از تهمت باطنی‌گری تبرئه کنند، این سخن را ساخته‌اند تا قلمداد کنند که به اجبار چندی از آنان پیروی کرده و سخن ایشان را بازگو کرده است.^۱

باز در قسمتی دیگر، در طعن کسانی که می‌گویند خواجه در نزد اسماعیلیان با تقیه عمل می‌کرده، می‌نویسد اگر کتابی که در همین اواخر به نام مطلوب المؤمنین در هندوستان منتشر شده از خواجه طوسی باشد باید گفت که وی اسیر دست آنان بوده و چاره‌ای جز تقیه نداشته است، بنابراین سرزندی متوجه او نیست.^۲

از این نظریه برنمی‌آید که خواجه در مدت حضور در نزد اسماعیلیان به کیش ایشان روی خوش نشان داده یا مذهب آنان را پذیرفته باشد، چنان‌که دفتری چنین تصور کرده است.^۳

ویلفرد مادلونگ نیز قائل است خواجه طوسی به‌طور موقت آیین اسماعیلیه را پذیرفت و نقش اساسی را در این باره تعالیم اسماعیلی شهرستانی داشته است، چرا که خود شهرستانی نیز در سدهٔ قبل از آن پنهانی به مذهب اسماعیلیه نزاری جذب شده بود. بنابراین، او بود که باعث شد خواجه طوسی به مذهب اسماعیلیه بپیوندد.^۴

البته وی معتقد است که خواجه نصیر بعدها فرقهٔ اسماعیلیه را رها کرد و دوباره به فرقهٔ اثناعشری برگشت.^۵

محمدتقی دانش‌پژوه در مقدمهٔ اخلاق محتشمی چنین می‌نگارد:

۳. پیشین، ص ۷۹۹.

۲. همان، ص ۱۸.

۱. ص ۳۲-۳۰.

۴. فرقه‌های اسلامی، ترجمهٔ ابوالقاسم سزّی، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۵. همو، مکتب‌ها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه، ترجمهٔ جواد قاسمی، ص ۲۴۹-۲۵۰؛ وی در مقالهٔ «اخلاق خواجه نصیرالدین طوسی میان فلسفه، تشیع و تصوف» خصلت اسماعیلی اخلاق ناصری را بررسی و استدلال می‌کند که خواجه به‌سبب توجهات فلسفی خود به اسماعیلیان پیوسته بوده است (به نقل از: فرهاد دفتری، پیشین، ص ۷۹۹).

اگر هم سیر و سلوک را از خواجه ندانیم، خود اخلاق ناصری و رساله جبر و قدر که در آن از فصول مقدس یاد شده، و آغاز و انجام، و اخلاق محتشمی، و ترجمه ادب و جیز به خوبی می‌رساند که خواجه در این مدت دستخوش تحولی فکری شده بود، و دور هم نیست؛ چه، او نزدیک به سی سالگی یا اندکی کم‌تر یا بیشتر دچار باطنیان شده و در اصول شیعی امامی هم به ویژه عصمت و اصل تعلیم و قاعده تسلیم که از نشانه‌های آیین شیعی و در کافی و کتب دیگر به آنها برمی‌خوریم و روش تأویل باطنی که در بصائر صفار و مرآة الأنوار و مشکاة الأسرار ابوالحسن شریف عاملی می‌بینیم بسیار به آیین اسماعیلی نزدیک بوده است، به خصوص این‌که او فلسفه آموخته بود و با رأی افضل‌الدین کاشانی که شاید خود از اهل تأویل اسماعیلی یا باطنی صوفی بوده آشنایی داشته است و او بود که مدارج الکمال الی معارج الوصال کاشانی را خوانده و دوبیتی در ستایش آن بر نسخه‌ای از کتاب نوشته بود و آیین اسماعیلی هم با فلسفه آمیختگی داشته است. پس هیچ دور نمی‌نماید که طوسی به این آیین روی خوش نشان داده باشد؛ آن هم خواجه به دربار باطنیان آن‌گاه رفته بود که آنها در سیاست دینی تجدید کردند و خود را متعبد و پای‌بند مناسک مرسوم نشان دادند و در ماه رمضان نماز تراویح خواندند و مادر جلال‌الدین هم به حج رفته بود.^۱

دانش‌پژوه در قسمتی دیگر، کمال‌الدین حاسب، حکیم و ریاضی‌دان، شاگرد افضل‌الدین کاشی، را اولین کسی می‌داند که طوسی را به تعالیم اسماعیلیان متوجه کرد؛ ولی چون ورق برگشت و حقایقی از تعالیم آنان و نقص این آیین برای خواجه روشن شد، از آلودگی‌های الحاد و باطنی‌گری کناره‌گرفت و آشکارا به مذهب اثناعشری روی آورد، تا جایی که اسماعیلیان را خارج از دین معرفی کرد و نوشته‌هایی را که به سود آنان نوشته بود، چون مقدمه‌ها و خاتمه‌های اخلاق ناصری، معینه و حل مشکلات آن، تغییر داد. بنابراین، وی یک دوره «مهلة النظر» را گذرانیده و با یک جست‌وجوی علمی و تحری به گمان خود به مذهب حق که آیین خانوادگی او نیز بود، یعنی مذهب امامی روی آورد و بهترین کتاب‌های کلامی خود چون تجرید، قواعد العقائد، فصول، امامت را به سود اثناعشریان نگاهاشت؛ به همین دلیل بود که دانشمندان شیعی چون علامه حلی، تفرشی، شیخ بهایی، مجلسی، مامقانی، و نوری از وی تجلیل کردند.^۲

اگرچه ممکن است این دیدگاه نیز اشکالاتی داشته باشد، با این همه، از دیدگاه‌های دیگر محققانه‌تر است و در آن دقت و بررسی بیشتری شده است. وی در مقدمه اخلاق محتشمی نحوه ارتباط خواجه با اسماعیلیان را بررسی کرده و به فعالیت‌های علمی وی در آن‌جا و پس از فروپاشی اسماعیلیه اشاره کرده است و مطالبی نسبت به نقد و بررسی کتاب‌های خواجه بیان داشته و از همه مهم‌تر، به تأثیرپذیری خواجه از اسماعیلیه و نحوه ارتباط دوباره خواجه با امامیه اشاره کرده است.

فرهاد دفتری هم قائل است که خواجه طوسی به احتمال زیاد در مدت توقفش در قلاع نزاری به آیین اسماعیلی درآمده است و پس از سقوط دولت اسماعیلی دوباره شیعی امامی شده است. وی می‌نویسد:

به احتمال زیاد، طوسی از روی میل در طی مدت توقفش در قلاع نزاری موقتاً به کیش اسماعیلی نزاری درآمده و پس از سقوط دولت نزاری دوباره به کیش شیعه دوازده‌امامی برگشته و چند رساله کلامی در تأیید نظریات دوازده‌امامیان نوشته بوده است.^۱

دلیل اساسی وی برای گرایش خواجه به آیین اسماعیلیه، رساله سیر وسلوک است که زندگی‌نامه معنوی خواجه است. برخی نیز از اظهار نظر صریح در این باره خودداری کرده و یا به صورت مبهم نظری را ارائه داده‌اند. برنارد لوئیس^۲ از جمله اینان است و می‌گوید خواجه در مدت اقامت خود در نزد اسماعیلیان چون یک نفر اسماعیلی رفتار می‌کرد و چندین رساله نیز به روش آنان نگاشت که هنوز فرقه اسماعیلیه، آنها را از جمله کتاب‌های مستند خود می‌شمارند، و با آن‌که بعدها وی خود را اثناعشری معرفی کرد و رابطه خویش را با اسماعیلیه از روی اضطرار دانست اما دقیقاً معلوم نیست که دین اصلی وی چه بوده است.^۳

هاجسن هم در ابتدا خواجه را یک شخص فرامذهبی معرفی می‌کند و معتقد است چنین شخصی با چنین قدرت اندیشه‌ای را نمی‌توان در زمره یکی از عقاید مرسوم

۱. پیشین، ص ۴۶۷.

۲. وی استاد دانشگاه لندن، و صاحب چندین اثر درباره تاریخ اسلام، اعراب و ترکیه است. وی دو اثر مهم درباره اسماعیلیان تألیف کرده که اولی با عنوان پیدایش اسماعیلیه با ترجمه یعقوب آژند و دیگری با عنوان تاریخ اسماعیلیان با ترجمه بدره‌ای منتشر شده است. علاوه بر این، مقالات متعددی نیز در مجلات علمی درباره اسماعیلیان نوشته است (رک: اسماعیلیان در تاریخ، ترجمه یعقوب آژند، ص ۱۳).
۳. برنارد لوئیس. تاریخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات طوس، ص ۲۴۶.

گنجانید. وی سپس دربارهٔ آیین و مذهب خواجه چنین نوشته است:

عقاید و احساسات خود وی هرچه بوده است، باشد ولی نقش یزرگی در افکار اسماعیلی عهد خود بازی کرده است. دو اثر منتسب به وی به ما می‌شناساند که حداقل به عنوان یک اسماعیلی در جامعهٔ اسماعیلیان زیسته و از تمام زیر و بم‌های این مذهب اطلاع داشته است. شاید اصول عقاید مربوط به ستر تا حد زیادی به‌وسیلهٔ وی در این دو اثر صورت تحقق یافته باشد، اصولی که یکی از هنرها و کمالات اسماعیلی نسل او به‌شمار می‌رود.^۱

در پایان این بخش، پس از یک جمع‌بندی کلی، به این نتیجه می‌رسیم که دیدگاه‌های هیچ‌یک از سه گروه یاد شده به طور کامل پذیرفتنی نیست. بعضی از دیدگاه‌ها فاقد دلیل است و برخی نیز به کتاب‌های خواجه بر مشرب باطنیان استناد کرده‌اند که در بخش نقل کتاب‌های وی بررسی خواهد شد، و برخی نیز ادله‌ای ذکر کرده‌اند که چندان درست به نظر نمی‌رسد.

با این همه، ظاهراً دلیل و سند معتبری وجود دارد که به آسانی نمی‌شود از آن گذشت و آن مقدمهٔ جدید خود خواجه طوسی بر اخلاق ناصری است که در حدود سی سال و یا اندکی کم‌تر^۲ پس از نگارش آن نوشته است. خواجه در این مقدمه تصریح دارد که به حکم اضطرار بر اسماعیلیان وارد شده و مقدمهٔ کتاب را بر طبق عقیدهٔ آنان نه اهل شریعت و سنت نگاشته است. مقدمه چنین است:

محرر این مقاله و مؤلف این رساله احقر العباد محمد بن محمد بن حسن الطوسی المعروف به النصیر گوید که تحریر این کتاب که موسوم است به اخلاق ناصری در وقتی اتفاق افتاد که به سبب تقلبِ روزگار جلای وطن بر سبیل اضطرار، اختیار کرده بود و دست تقدیر او را به مقام قهستان پای‌بند گردانیده و چون آن‌جا به سببی که در صدر کتاب مسطور است، در این تألیف شروع پیوست... به جهت استخلاص نفس و عِرض از وضع دیباچه بر صیغتی موافق عادت آن جماعت در ثنا و اطرای سادات و کبرای ایشان پرداخت و اگرچه آن سیاق مخالف عقیده و مباین طریقهٔ اهل شریعت و سنت است چاره نبود.

۱. فرقهٔ اسماعیلیه، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، ص ۴۳۸-۴۴۰.

۲. مجتبی مینوی، پیشین، ص ۴۱۷؛ مدرس رضوی، پیشین، ص ۴۵۴.

بنابراین، با توجه به این مقدمه، در صورتی که واقعاً از خود خواجه باشد، امامی بودن ایشان در زمان اقامت در نزد اسماعیلیان تقویت می‌شود.

تأثیرپذیری خواجه از اسماعیلیه

مسلم است که خواجه طوسی پس از فروپاشی دولت اسماعیلی نزاری تا پایان عمر شیعی امامی بود و در این مدت کتاب‌هایی نیز بر طبق این آیین نوشت؛ ولی نکته درخور توجه این است که از برخی از کتب ایشان که به روش امامیه نوشته شده‌اند برمی‌آید که وی تا حدودی تحت تأثیر افکار و عقاید اسماعیلیه بوده است و یا دست‌کم هاله‌ای از ابهام و تردد وجود دارد که به چند نمونه آن اشاره می‌گردد.

الف) مسئله رجعت: اصل مسئله رجعت و اعتقاد به آن یکی از اصول اساسی اعتقادی مسلم شیعه است که دانشمندان و متکلمان شیعی هم قبل و هم بعد از خواجه بدان پرداخته^۱ و درباره آن آثاری نیز نوشته‌اند.^۲ با این همه، خواجه طوسی به هیچ‌وجه این مسئله را در کتب خویش مطرح نکرده است. ممکن است چنین تصور شود که نیابردن مسئله‌ای دلیل بر نپذیرفتن آن نیست، ولی توجه به این مطلب لازم است که خواجه در تجریدالاعتقاد، که یک دوره کامل مسائل کلامی شیعی امامی است، حتی مسائلی از جمله اسعار، اصلح، اعواض، آجال و ارزاق را بیان کرده، اما به رجعت حتی اشاره‌ای نیز نکرده است، و این البته پرسش‌برانگیز است.

ب) مسئله بداء: بداء نیز از دیرزمان از مسائل اساسی و مطرح میان متکلمان و محدثان امامی بوده است. خواجه طوسی به این مسئله پرداخته است ولی چون فقط یک روایت، که خبر واحد است، درباره آن نقل شده است، بداء را کنار می‌گذارد. خواجه در جواب افترای حکایت‌شده از سلیمان بن جریر زیدی به واسطه فخر رازی در مسئله بداء و تقیه چنین می‌گوید:

۱. رک: الاعتقادات از شیخ صدوق؛ اوائل المقالات از شیخ مفید، ص ۲۸؛ رسائل شریف مرتضی از سیدمرتضی، ج ۱، ص ۱۲۵.
 ۲. بعضی از این آثار عبارت‌اند از: الرجعة واحادیثها از فضل بن شاذان؛ الرجعة از شیخ صدوق؛ اثبات الرجعة از علامه حلی؛ اثبات الرجعة از علامه مجلسی؛ الرجعة وظهور الحجّة از میرزا محمد مؤمن استرآبادی؛ الایقاظ من ההجعة از شیخ حرّ عاملی؛ اثبات الرجعة از محمد رضا طیبی.

امامیه قائل به بدها نیستند و قول به بدها، فقط به واسطه یک روایت است که از امام صادق (ع) نقل شده است و آن این که آن حضرت پسرش اسماعیل را قائم مقام خویش قرار داد، ولی وی در زمان حضرت فوت کرد و [امام صادق (ع)] حضرت موسی را جانشین خود فرمود. از ایشان در این باره سؤال شد؛ فرمودند: «برای خدا در امر اسماعیل بدها حاصل شد». در باب بدها همین یک روایت وجود دارد که آن هم خیر واحد است و خیر واحد موجب علم و عمل بدان نمی شود.^۱

خواجه در این جا اصل مسئله بدها را رد می کند، در حالی که بدها، اصل مسلم و مورد اتفاق متکلمان شیعی امامی است. میرداماد در این باره ادعای تواتر کرده است.^۲

ج) مسئله تعلیم: مسئله دیگری که خواجه به آن پرداخته و در کلامش می توان گونه ای از تناقض را یافت، قاعده تعلیم است. فخر رازی در بحث نظر مسئله تعلیم را به ملحدان نسبت می دهد و می گوید در شناخت خدا (برخلاف نظر ملحدان) به معلم احتیاجی نیست. خواجه در جواب می گوید:

اسماعیلیه مقدمات اثبات صانع جهت رسیدن به نتیجه را لازم می دانند، لکن می گویند مقدمات عقلی به تنهایی کافی نیست و نجات بدون معلم بدست نمی آید، چرا که پیامبر (ص) می فرماید: به من دستور داده شده مردم را بکشم تا بگویند: لا اله الا الله. پس اگر عقول کافی بود عرب می گفت ما خدا را به واسطه عقول خودمان اثبات می کنیم و توحید را می شناسیم و احتیاجی به معلم نداریم. بنابراین، استدلال اینان با بیان کوتاه چنین است: آیا عقل تنها کافی است یا خیر؟ اگر عقل تنها کافی باشد، احدی از مردم حتی انبیا نمی توانند دیگران را هدایت کنند و اگر عقل به تنهایی کافی نباشد... به تعلیم احتیاج است.^۳

اما خواجه طوسی در رساله دیگر خود به نام امامت، اسماعیلیان را بدون استثنا خارج از دین دانسته است و هیچ یک از آرای ایشان را، گرچه درست باشد، نمی پذیرد.^۴ از عبارات فوق برمی آید که گونه ای از تردد و تناقض در سخنان خواجه در این باره وجود دارد. محمدتقی دانش پزوه نیز به این دوگانگی در آثاری که خواجه پس از

۱. خواجه نصیرالدین طوسی، تلخیص المحصل (انتشارات دانشگاه تهران)، ص ۴۲۱-۴۲۲.

۲. نبراس الضیاء و تواء السواء (مؤسسه انتشارات هجرت)، ص ۸.

۳. تلخیص المحصل، ص ۵۲ و ۵۳.

۴. رساله امامت، ص ۴۳۳.

۶۵۴ هجری نوشته، اشاره کرده است.^۱

میان محمد شریف نیز، به تأثیرپذیری خواجه از اسماعیلیان به صورت بسیار مجمل و بدون دلیل اشاره کرده است.^۲

در پایان، به آن دسته از محققان و پژوهشگران علاقه‌مندی که مایل‌اند در این زمینه تحقیقات بیشتری انجام دهند، توصیه می‌شود درباره «عقیده ستر» خواجه که در تجرید الاعتقاد درباره غیبت امام زمان (ع) بیان کرده و قائل است که «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا» تحقیق کنند. این عزیزان در تحقیقات خود به این نکته توجه کنند که عقیده ستر اولاً بازتاب وسیعی در عقاید اسماعیلیه ایجاد کرده است و ثانیاً در کتب کلامی امامیه قبل‌ایشان نیز چنین دیدگاهی بدین صورت، بررسی نشده است. از مباحث دیگر قابل تحقیق مسئله علم خدا در شرح اشارات و تأثیرپذیری ایشان از اسماعیلیه است.^۳

حسین بن منصور حلاج (۲۴۴-۳۰۸ق) در نگاه خواجه

پس از بیان سه آموزه‌ای که در آنها خواجه با دانشمندان شیعی اختلاف رأی داشت، اختلاف وی را با این دانشمندان درباره یک شخصیت مشهور، یعنی حسین بن منصور حلاج (۲۴۴-۳۰۸ق) بررسی می‌کنیم.

هرچند امروزه حلاج را صوفی و عارفی نامی می‌دانند، زندگی او در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. آنچه در این جا مورد توجه ماست جایگاه وی در میان دانشمندان شیعی و نیز تا حدی مذهب اوست. متکلمان شیعی پیش از خواجه طوسی، مانند شیخ مفید در المسائل الصاغییه،^۴ شیخ طوسی در الغیبه،^۵ و ابن ندیم در الفهرست،^۶ حلاج را طرد و تکفیر می‌کردند و برای وی هیچ‌گونه منزلتی قائل نبودند.^۷

ابن تیمیه درباره مذهب حلاج و ارتباط وی با علمای شیعه چنین می‌نگارد: حلاج

۱. مقدمه اخلاق محتشمی، ص ۵۵. ۲. تاریخ فلسفه در اسلام، ص ۸۲۳.

۳. بحث علم خدای شرح اشارات را با مصارعة الفلاسفة شهرستانی مقایسه کنید.

۴. مصنفات، المسائل الصاغییه (چاپ اول، انتشارات المؤتمر العالمی لآلئیه الشیخ المفید، قم ۱۴۱۳ق)، ج ۳، ص ۵۸-۵۷.

۵. الغیبه (انتشارات مکتبه الصادق فی النجف)، ص ۲۴۴، ۲۴۶ و ۲۵۰.

۶. محمد بن اسحاق ندیم، الفهرست، تحقیق رضا تجدد (چاپ سنگی، انتشارات مکتبه الاسلامی و مکتبه الجعفری، تهران، ۱۳۵۰)، ص ۲۴۱.

۷. محمدباقر موسوی خوانساری، روایات الجنات (انتشارات کتابفروشی اسماعیلیان)، ج ۳، ص ۱۴۴.

وقتی داخل بغداد شد، مردم صدا می‌زدند: این داعی قرامطه است؛ به شیعیان که می‌رسید، اظهار می‌داشت که از آنان است. بر ابن نوبخت رئیس شیعه وارد شد و از ایشان خواست که از او پیروی نکنند. ابن نوبخت از او کراماتی طلب کرد که او از اظهار آنها عاجز ماند.^۱

ماسینیون دربارهٔ حلاج چنین می‌گوید:

حلاج سال‌های ۲۶۰ تا ۲۸۴ هجری با شیوخ صوفیه (تستری، عمرو مکی و جنید) در خلوت گذراند و سپس از آنان جدا شد و وارد اجتماع گردید. مردم را به زهد و تصوف فرا می‌خواند و در این هنگام، در بلاد خراسان، اهواز، فارس، هند و ترکستان داعی قرامطه بود. شاگردان حلاجیه در برگشت از مکه به سمت بغداد در سال ۲۹۶ به سرعت دور او جمع شدند. در این هنگام بود که معتزله او را به شعبده‌بازی و ساحری متهم کردند، و به سبب توییعی که عالمان امامی صادر کردند و فتوای فرقهٔ ظاهریه، وی خارج از دین و مرتد معرفی شد.^۲

مصطفی غالب نیز حلاج را شیعی اسماعیلی می‌داند، و می‌گوید وی در اهواز با داعی اسماعیلی، حسین اهوازی، ملاقات کرده است.^۳

اولین شخصیتی که منزلتی برای حسین بن منصور قائل شد و نظریهٔ «انا الحق» او را تأویل کرد، خواجه نصیرالدین طوسی است.^۴ وی در اوصاف الاشراف می‌گوید:

همچنان‌که دعای منصور حسین حلاج که گفته است: «بینی و بینک ائی ینازعی / فارّع بفضلک ائی من البین» مستجاب شد و آیت او از میان برخاست تا توانست گفت: «أنا منْ أهوی ومن أهوی أنا» و در این مقام معلوم شود که آن کس که گفت: انا الحق و آن کس که گفت: سبحانی ما أعظم شأنی، نه دعوی الهیت کردند بل دعوی نفسی آیت خود و اثبات آیت غیر خود کرده‌اند، وهو المطلوب.^۵

ممکن است گفته شود خواجه طوسی با توجه به کتاب اوصاف الاشراف و رسالهٔ آغاز و

۱. ابن تیمیه، شرح التقیة الاصفهانية (طبع اول، مکتبه الرشد، ریاض، سال ۱۴۱۵)، ص ۱۱۵؛ هربرت ویسن، حلاج، ترجمهٔ مجدل‌الدین کیوانی (چاپ اول، نشر مرکز، تهران، سال ۱۳۷۸)، ص ۲۲ و ۳۲.

۲. دائرة المعارف الاسلامیة (دارالشعب، قاهره)، ج ۱۵، ص ۳۵۵.

۳. حلاج حسین بن منصور، مؤسسهٔ عزالدین، ص ۳۵۳.

۴. ماسینیون، پیشین، ص ۳۶۶.

۵. اوصاف الاشراف (انتشارات امام، مشهد)، ص ۱۵۶.

انجام^۱ در مسائل عرفانی صاحب نظر بوده و اناالحق حلاج را از این حیث درست خوانده است. در پاسخ می‌توان گفت: خواجه هرچند در زمینه عرفان نیز کتاب نوشته است، در آن، برخلاف علوم معقول و حکمت، متخصص نبوده است. بنابراین، طبق روال فقها و متکلمان قبل خود، چون محمد بن علی بن بابویه، ابوجعفر طوسی، شیخ مفید، جمال‌الدین مطهر حلّی، احمد بن فهد حلّی، جنید اسکافی و سید مرتضی علم‌الهدی^۲، خواجه نیز باید یا حلاج را رد و یا دست‌کم درباره وی توقف می‌کرد. البته بعد از خواجه طوسی این روند تغییر یافت و حتی تعدادی از متکلمان و فلاسفه مانند سیدحیدر آملی، میبدی، میرداماد، ملاصدرا، شهاب‌الدین سهروردی، و شوشتری، حلاج را تأیید کردند.^۳

آثار خواجه بر طبق مشرب اسماعیلیان (الف) رساله تولا و تبرا

این رساله را خواجه در ایام توقف در قهستان به درخواست نجیب‌الدین حسن به زبان فارسی بر مشرب تعلیمیان نگاشته است.^۴ این رساله به اهتمام دانش‌پژوه در آخر اخلاق محتشمی چاپ شده است. وی در توضیح آن چنین می‌گوید:

این مسئله در رساله به روش فلسفی و بسیار شیوا و شیرین بحث شده است [...] خود خواجه طوسی در اخلاق محتشمی همه قواعد دینی را به این دو برمی‌گرداند مگر این که خواجه در این رساله از رهگذر فلسفی و روان‌شناسی و خلقت این مسئله را روشن ساخته است. [...] از این رساله راز پرورش فدائیان از خود گذشته و جانباز آشکار می‌گردد.^۵

(ب) رساله مطلوب المؤمنین

ظاهراً تردیدی نیست که این رساله در تأیید مذهب اسماعیلیه نگاشته شده است؛ با این همه، عده‌ای در صحت انتساب آن به خواجه تردید کرده‌اند. در این رساله به بیانی

۱. طبق مبنای کسانی که قائل‌اند این رساله به شیوه عرفانی نگاشته شده است.

۲. محمدباقر موسوی خوانساری، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۴.

۳. ماسینیون، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۵۶.

۴. مدرس رضوی، پیشین، ص ۵۹۲.

۵. مقدمه اخلاق محتشمی، ص بیست و چهار - بیست و پنج.

مختصر به بحث درباره عقیده ستر پرداخته شده است. ایوانف روسی این رساله را ویراسته است.^۱

ج) آغاز و انجام

خواجه این کتاب را در بیست فصل نگاشته است. برخی معتقدند که در این کتاب به روش عرفانی از آغاز و انجام خلقت و قیامت و بهشت و جهنم و غیر آن بحث شده است.^۲ ولی برخی دیگر می‌گویند روش این کتاب، روش باطنی و دارای تأویلات اسماعیلی است. سبک و روش تأویلی آن همانند سبک و سیاق نوشته‌های ناصر خسرو است.^۳

د) اخلاق ناصری

این کتاب ترجمه طهارة الاعراق ابن مسکویه همراه با اضافاتی از خواجه طوسی است. وی کتاب را به نام علاءالدین خورشاه محمد بن حسن و ناصرالدین ابوالفتح عبدالرحیم بن ابی منصور نخعی اشتری نگاشته است. تاریخ نگارش آن را به سال ۶۳۳ و یا بین سال‌های ۶۳۰ و ۶۳۳ می‌دانند.^۴ کتاب ابتدا دارای یک مقدمه و خاتمه بوده که رنگ اسماعیلی باطنی داشته است، ولی نویسنده حدود سی سال بعد اینها را برداشته و مطالب دیگری را جایگزین آنها کرده است. نقل است که در میانه کتاب هم پاره‌ای از مطالب را تغییر داده است.^۵

ه) اخلاق محتشمی

ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور، محتشم قهستان (م ۶۵۵)، نوشتن این کتاب را آغاز کرد، ولی به دلیل اشتغالات مملکتی، نتوانست آن را به پایان ببرد؛ ناگزیر به خواجه طوسی دستور داد کتاب را طبق مصلحت حاکم به پایان برد. در این کتاب، نخست آیات قرآن و سپس اخبار نبوی، آن‌گاه خبرهای علوی و پس از آن سخنان امامان دیگر شیعی به ویژه صحیفه سجادیه و در آخر هم سخنان داعیان اسماعیلی و فیلسوفان آورده شده

۲. مدرس رضوی، پیشین، ص ۴۵۸.

۱. رک: فرهاد دفتری، پیشین، ص ۷۹۹.

۳. دانش پژوه در مقدمه اخلاق محتشمی، ص شش.

۴. مدرس رضوی، پیشین، ص ۴۴۹-۴۵۶؛ درانی، پیشین، ج ۴، ص ۹۵-۹۷؛ دانش پژوه در مقدمه اخلاق محتشمی، ص ۶.

۵. همان.

است.^۱ سال نگارش کتاب معلوم نیست. دانش‌پژوه می‌گوید: «اخلاق ناصری در ۶۳۳ ساخته شده ولی سال نگارش اخلاق محتشمی معلوم نیست. شاید از سادگی آن بتوان گمان برد که پیش از اخلاق ناصری و گویا برای تبلیغ و دعوت نوشته شده، و پیداست جنبه عملی و مذهبی آن بیشتر از اخلاق ناصری است که فلسفی صرف می‌باشد».^۲

و) سیر و سلوک

خواجه در این رساله - چنان‌که از متن آن بدست می‌آید - شمه‌ای از اعتقادات و شرح حال خویش را بیان می‌کند: «مدتی است تا کم‌ترین بندگان محمدالطوسی می‌خواهد که نموداری از صورت اعتقاد و شمه‌ای از شرح حال خود بر رأی حقیقت‌نمای مجلس عالی، سلطان الدعاة والوزراء - دام عالیاً - عرضه بدارد».^۳

مدرس رضوی یقین دارد که کتاب‌های منسوب به خواجه که به روش تعلیمیان نگاهشته شده‌اند، از وی نیستند.^۴ در مقابل این نظریه، برخی می‌گویند که این رساله از خواجه است.^۵

ز) روضة التسلیم یا تصورات

این کتاب توسط ایوانف روسی تصحیح شده و در سال ۱۹۵۰ میلادی در بمبئی به چاپ رسیده است. کتاب ۲۸ تصور داشته که اکنون تصور آخر آن مفقود است. عده‌ای از نویسندگان این کتاب را نوشته خود خواجه نصیرالدین طوسی می‌دانند.^۶ محمد محیط طباطبایی در مقدمه ترجمه ملل و نحل شهرستانی، روضة التسلیم را منسوب به حسن صباح می‌داند. وی می‌گوید: «اگر از شهرستانی مجالس دیگری جز مجلسی که در خوارزم منعقد نموده در دست ما بود و یا آن‌که اصل چهار فصل حسن صباح نیز مانند روضة التسلیم منسوب به او از سوختن نجات یافته بود، به دیده بصیرت می‌نگریستیم».^۷

۱. مدرس رضوی، پیشین، ص ۵۵۸؛ مقدمه اخلاق محتشمی، ص ۱۳-۱۵.

۳. سیر و سلوک، ص ۴۱؛ این رساله در حال حاضر همراه با ویرایش و ترجمه انگلیسی آن توسط سید جلال حسینی بدخشانی (چاپ لندن، ۱۹۹۸) منتشر گردیده است.

۴. پیشین، ص ۹۲ و ص ۵۹۱.

۵. دفتری، پیشین، ص ۴۶۷؛ دانش‌پژوه در مقدمه اخلاق محتشمی، ص ۷-۶.

۶. رک: دفتری، پیشین، ص ۷۷۹؛ هاجسن، پیشین، ص ۴۰؛ برنارد لوئیس، پیشین، ص ۴۳۸؛ هانری کرین، تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۲۴۶؛ حنا الفاخوری و خلیل الجری، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ص ۴۶۰ و...

۷. رک: مقدمه ملل و نحل، ص ۵.

مدرس رضوی نیز کتاب را از خواجه نمی‌داند و در این باره دلایلی را مطرح می‌کند: در مورد کتاب روضة التسليم یا تصورات، کتابی که راجع به عقاید تعلیمیان و اسماعیلیه نگاشته شده است، نام آن در فهرست تألیفات خواجه نیامده و نسبت آن هم به وی درست نیست؛ علاوه بر این که اسلوب و روش نگارش آن با عبارت خواجه متفاوت است و لغات و ترکیبات غلطی در آن دیده می‌شود که نمی‌تواند از خواجه باشد. دیگر این که ذکر برادری به نام بدرالدین حسین برای خواجه شده که در هیچ کجا یادی از آن نشده، مسلم می‌دارد که این کتاب از آن خواجه نیست.^۱ درباره این دیدگاه می‌توان گفت: لغات و ترکیبات غلط کتاب ممکن است ناشی از سهو در استنساخ باشد، و نیز ممکن است منظور از برادر در این جا برادر دینی باشد؛ اسلوب و روش نگارش آن نیز، چنان که دانش پژوه نیز گفته است، با اخلاق محتشمی و تولا و تبرا همانند است، مگر این که وی این کتاب‌ها را از خواجه نداند. بنابراین بعید است که این کتاب هم از خواجه نباشد مگر در این باره دلایل قطعی تر و روشن تری ارائه شود.

عقیده ستر در روضة التسليم

خواجه طوسی بر آن است که نشان دهد همه سیاست‌ها و خط‌مشی‌های اجتماعی و فکری هر یک از خداوندان الموت که به ظاهر متناقض می‌نمایند، از یک واقعیت معنوی واحد نشأت گرفته‌اند، چرا که هر امام معصومی مطابق با ضروریات روزگار خود عمل می‌کرده است. نظریه‌ای که ایشان و دیگر اندیشمندان مطرح کردند، به نظریه «ستر» معروف گشت. از این رو، در نظر خواجه، اشکالی نداشت که در یک دوره، حاکمی چون جلال‌الدین حسن به شریعت اهل سنت روی بیاورد، و عقیده دینی واقعی خود را پنهان کند و در دوره‌ای دیگر، دور قیامت برپا گردد (منظور از قیامت رویداد معادی و آخر زمانی در تاریخ بشر نیست، بلکه حالت و وضعی گذران در زندگی است، که حقیقت در آن آشکار است). خواجه طوسی در تصور ۲۴، ضمن توضیح معنای امام وقائم به بیان دور ستر و تقیه و دور قیامت می‌پردازد.^۲

فرهاد دفتری درباره اصطلاح ستر از دیدگاه خواجه چنین می‌نگارد:

خواجه طوسی اصطلاح ستر را نسبت به اسماعیلیان متقدم در یک معنای متفاوت

و در عین حال وسیع تری به کار برد. اسماعیلیان متقدم، اصطلاح ستر را برای بیان آن دوره‌هایی از تاریخشان که امام از انظار عموم یا حتی از انظار پیروانش پنهان است، مانند دورهٔ میان محمد بن اسماعیل و عبیدالله مهدی در تاریخ قدیم اسماعیلیه و همچنین در دورهٔ ستر میان نزار و حسن دوم در تاریخ نزاریه به کار برده بودند. اما خواجه این اصطلاح را به مفهوم پوشیدگی حقایق دینی و پوشیده بودن واقعیت روحانی حقیقی امام به کار برده است نه به معنای اختفای غیبت جسمانی امام. بنابراین، علی‌رغم حضور جسمانی امام، ممکن بود دوری، دور ستر باشد.^۱

آنچه گذشت، اشاره‌ای کوتاه بود به دیدگاه‌های مختلف دربارهٔ جنبه‌های مختلف زندگی خواجه نصیرالدین طوسی، و به ویژه آناری که وی بر طبق مشرب اسماعیلیان نوشته است. قضاوت نهایی دربارهٔ این دیدگاه‌ها و نیز مذهب خواجه را بر عهدهٔ اندیشمندان گرامی می‌گذاریم.

کتاب‌نامه

۱. ابن تیمیه، احمد: شرح العقيدة الاصفهانية، مكتبة الرشد، رياض، ۱۴۱۵ق.
۲. امين، حسن: دائرة المعارف الاسلامية الشيعية، چاپ پنجم، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، ۱۴۱۶ق.
۳. حسينى تفرشى، مصطفى: نقد الرجال، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۸ق.
۴. حلى، حسن بن يوسف: كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، منشورات مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ۱۳۹۹ق.
۵. خوئى، سيدابوالقاسم: معجم رجال الحديث، انتشارات مدينة العلم، قم، بى تا.
۶. خواند مير: حبيب السير، چاپ دوم، كتاب فروشى خيام، تهران، ۱۳۵۳.
۷. دفترى، فرهاد: تاريخ و عقائد اسماعيليه، ترجمه فريدون بدره‌اى، انتشارات فرزانه روز، تهران، ۱۳۷۵.
۸. دوانى، على: مفاخر اسلام، انتشارات اميركبير، تهران، ۱۳۶۴.
۹. سبحانى، جعفر: موسوعة طبقات الفقهاء، مؤسسه امام صادق، قم، ۱۴۱۹ق.
۱۰. شريف، ميان محمد: تاريخ فلسفه در اسلام، ترجمه گروهى از مترجمان، مركز نشر دانشگاهى، تهران، ۱۳۶۲.
۱۱. شوشترى، قاضى نورالله: مجالس المؤمنين، انتشارات اسلاميه، تهران، ۱۳۷۵ق.
۱۲. شهرستانى، محمد بن عبدالكريم: ملل و نحل، ترجمه افضل الدين تركه اصفهانى، مقدمه محمدحسین طباطبایى، تصحيح جلالى نائينى، چاپ دوم، انتشارات تابان، تهران، ۱۳۳۵.
۱۳. شيرازى، فضل الله بن عبدالله: وصاف الحضرة، كتابخانه ابن سينا و كتابخانه جعفرى تبريزى، تهران، ۱۳۳۸.
۱۴. صدوق، ابوجعفر محمد بن على: الاعتقادات، انتشارات محقق، قم، ۱۴۱۲ق.
۱۵. طوسى، خواجه نصيرالدين، محمد بن محمد بن الحسن: اخلاق محتشمى، با مقدمه و تصحيح محمدتقى دانش‌پژوه، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۳.
۱۶. _____: اخلاق ناصرى، با مقدمه مجتبى مینوی، چاپ پنجم، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۳.
۱۷. _____: اوصاف الاشراف، انتشارات امام، مشهد، ۱۳۶۱.
۱۸. _____: تلخیص المحصل، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.

۱۹. _____: روضة التسليم، نشر جامی، تهران، ۱۳۶۳.
۲۰. _____: سير و سلوك، تحقيق ابوانف، چاپ لندن، ۱۹۹۸م.
۲۱. _____: فصول نصیره، با مقدمه و تصحيح محمدتقی دانش‌پژوه، چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۵.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن: الغيبة، انتشارات مكتبة الصادق في النجف
۲۳. علم‌الهدی، مرتضی علی بن الحسین: رسائل شریف مرتضی، انتشارات دارالقرآن الکریم، مطبعة سيدالشهداء، قم، ۱۴۰۵ق.
۲۴. غالب، مصطفی: اعلام الاسماعيلية، داراليقظة، بيروت، ۱۹۶۴م.
۲۵. _____: حلاج حسين بن منصور، مؤسسة عزالدین، بيروت، ۱۴۰۲ق.
۲۶. الفاخوری، حنا و خليل الجرجي: تاريخ فلسفه در جهان اسلامي، ترجمه عبدالمحمد آيتی، چاپ دوم، كتاب زمان، تهران، ۱۳۵۸.
۲۷. فرحات، هانی نعمان: نصیرالدین الطوسی و آراؤه الفلسفیه و الکلامیه، نشر احیاء التراث العربی، بيروت، ۱۴۰۶ق.
۲۸. فضلی، عبدالهادی: تاريخ التشريع الاسلامی، مؤسسة دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۲۹. کرین، هانری: تاريخ فلسفه اسلامي، ترجمه جواد طباطبایی، چاپ دوم، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۷۷.
۳۰. گرجی، ابوالقاسم: تاريخ فقه و فقها، سمت، تهران، ۱۳۷۵.
۳۱. گروهی از نویسندگان: اسماعیلیان در تاريخ، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۳.
۳۲. لوئیس، برنارد: تاريخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات طوس، تهران، ۱۳۶۲.
۳۳. مادلونگ، ویلفرد: فرقه‌های اسلامي، ترجمه ابوالقاسم سزّی، چاپ اساطیر، تهران، ۱۳۷۷.
۳۴. _____: مکتب‌ها و فرقه‌های اسلامي در سده میانه، ترجمه جواد قاسمی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۵.
۳۵. ماسینیون، لوئی: «الحلاج»، دائرةالمعارف الاسلامیه، دارالشعب، قاهره، بی‌تا.
۳۶. مامقانی، عبدالله: تنقیح المقال فی علم الرجال، کتاب فروشی مرتضویه، نجف اشرف، ۱۳۵۲ق.
۳۷. مجلسی، محمدباقر: بحارالانوار، چاپ سوم، مؤسسه الوفاء، بيروت، ۱۴۰۳ق.
۳۸. _____: الوجیزة فی الرجال، تصحيح محمدکاظم رحمان‌ستایش، مؤسسه الطباعة والنشر وزارة الثقافة والارشاد الاسلامی؛ تهران، ۱۴۲۰ق.
۳۹. مدرس رضوی، محمدتقی: احوال و آثار خواجه، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۰.

۴۰. مدرسی زنجانی، محمد: سرگذشت و عقائد فلسفی خواجه، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
۴۱. مدرسی طباطبایی، حسین: مقدمه‌ای بر فقه شیعه، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
۴۲. مفید، محمد بن محمد بن نعمان: *اوائیل المقالات*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۲.
۴۳. _____: *تصحیح اعتقادات الامامیه*، انتشارات المؤتمر العالمی لالفیه شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.
۴۴. _____: *مصنفات، المسائل الصاغانیه*، انتشارات المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ق.
۴۵. موسوی خوانساری، محمدباقر: *روضات الجنات*، انتشارات کتابفروشی اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۰ق.
۴۶. میرداماد، سیدمحمدباقر: *نبراس الضیاء و تسواء السواء*، مؤسسه انتشارات هجرت، ۱۳۵۹.
۴۷. میسن، هربرت و: *حلاج*، ترجمه مجدالدین کیوانی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۸.
۴۸. ندیم، محمد بن اسحاق: *فهرست*، تحقیق رضا تجدد، چاپ سنگی، انتشارات مکتبه الاسلامی و مکتبه الجعفری، تهران، ۱۳۵۰.
۴۹. نعمه، عبدالله: *فلاسفه شیعه*، ترجمه جعفر غضبان، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۷.
۵۰. هاجسن، مارشال، گ. س.: *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، کتابفروشی تهران، تبریز، ۱۳۴۳.
۵۱. همدانی، رشیدالدین: *جامع التواریخ*، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۳.